

# اوضاع اجتماعی در قصاید سیف‌الدین فرغانی

مازیار شهبازی

کارشناس ارشد ادبیات فارسی و دبیر دبیرستان‌های استعداد‌های درخشان شهرستان مرودشت فارس

## چکیده

یکی از بزرگ‌ترین حوادث تاریخی کشورمان، هجوم و حمله مغولان در قرن هفتم هجری است. اوضاع اجتماعی این دوره از لحاظ دگرگونی بنیان‌های حیات اجتماعی و انحطاط اخلاقی در ردیف تأسف‌بارترین دوران سرزمین ماست. تأثیر اوضاع زمان و رواج انتقادات سیاسی و اجتماعی علاوه بر اینکه در کتاب‌های تاریخی بیان شده، در اشعار شعرا نیز جلوه‌ای خاص یافته است. دیوان شعرا و ادیبان قرن هفتم و هشتم هجری آیینۀ تمام‌نمای اوضاع اجتماعی دوره مغول است. این گروه که از شرایط زمان به تنگ آمده بودند، انتقاد از اوضاع زمانه را گاه در قالب پند و اندرز و گاه در قالب کلامی تند و صریح و گاه در قالب طنز و هزل بیان نموده‌اند.

یکی از این شعرا سیف فرغانی است. او که اصلاً هل ماورالنهر بوده، پس از هجوم مغول جلائی وطن نموده و در شهر کوچکی به نام آقسرا در آسیای صغیر سکنی گزیده است. وی اوضاع نابسامان زمانۀ خود را با کلامی صریح و تند به باد انتقاد گرفته است. او را می‌توان بزرگ‌ترین شاعر منتقد اجتماعی اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم دانست. گرچه زمینه‌های انتقاد سیاسی و اجتماعی در شعر فارسی به بیش از عهد شاعر مورد نظر می‌رسد اما به راستی هیچ شاعری به اندازه او با صراحت لهجه و حدت و شدت نابسامانی‌های اجتماعی دوره خویش را

آشکار نکرده است؛ آن‌چنان که سخنان تند و انتقادی‌اش وجه مشخصه شعر اوست. در این جستار، اوضاع اجتماعی دوره مغول در قصاید سیف فرغانی بررسی شده است. **کلیدواژه‌ها:** سیف فرغانی، قصاید، انتقادهای اجتماعی، حمله مغول

## مقدمه

سرزمین ایران در نیمه قرن هفتم هجری مورد هجوم خانمان سوز و وحشیانه مغولان قرار گرفت. این حملات که تا قرن هشتم ادامه داشت، از حیث قتل‌عام‌های گسترده و ویرانی‌های پی‌درپی جزء وحشتناک‌ترین و تاریک‌ترین دوران تاریخ ایران به شمار می‌آید. خون‌خواران ویرانگر مغول کشتار و فساد و تباهی را با خود به مرزوبوم ایران آوردند و بسیاری از شهرهای کشورمان، به‌ویژه اغلب شهرهای ماورالنهر و خراسان، را با خاک یکسان کردند و مردم بی‌پناه را طعمۀ شمشیرهای خود ساختند و برخی از ولایت‌ها را چندین بار غارت و ویران کردند. «کشتارهای بی‌امان و قتل‌عام‌های پی‌درپی، شکنجه‌ها و آزارها، ساختن مناره‌ها از سر آدمیان، بر پا داشتن دیوارها از صف‌های اسرا همراه آجر و گچ، سر بریدن و مثله کردن، تخطی به نوامیس مردم بی‌دفاع، دزدی و غارت، ترویج انواع مفاسد و معایب، دروغ و تزویر، مخالفت با شرع و اخلاق و انسانیت و نظایر این فجایع، سرلوحۀ بسیاری از اعمال

و افعال و حوادثی است که در این دوره طولانی نزدیک به دو قرن رخ داد» (صفا، ۱۳۷۸ ج ۳: ۱).

کمال‌الدین اصفهانی، شاعر قرن ششم و هفتم هجری، که خود در نهایت، در گیرودار حمله و هجوم و غارت مغولان کشته شده و قتل‌عام مردم اصفهان را به سال ۶۳۳ هجری به چشم دیده، حال و روز مردم وطنش را چنین به نظم درآورده است:

کس نیست که تا بر وطن خود گیرد

بر حال تباه مردم بد گیرد

دی بر سر مرده‌ای دو صد شیون بود

امروز کسی نیست که بر صد گیرد

(اصفهانی، ۱۳۴۸: ۹۶۴)

اوضاع اجتماعی قرن هفتم و هشتم هجری در ردیف تأسف‌بارترین دوران سرزمین ماست؛ دگرگونی بنیان‌های حیات اجتماعی موجب انحطاط اخلاقی و ایجاد انواع عیوب و مفاسد مختلف اجتماعی بود. مشکلات مداوم اجتماعی، فقر روزافزون و خرابی بیابانی فتور و سستی برای مردم ایران در پی داشت. گرفتن باج و خراج بی‌اندازه و مالیات‌های سرسام‌آور عرصه را بر مردم تنگ کرده بود و سپاهیان مغول به هر بهانه‌ای مردم را غارت می‌کردند و هرچه می‌خواستند از راه شکنجه و آزار از آنان می‌گرفتند. از بین رفتن طبقات گزیده اجتماع، شیوع انواع تضریب‌ها، به اسارت گرفتن پیشه‌وران و انحطاط عقلی و فکری از دیگر نتایج پیامدهای حمله مغول

بود که در اوضاع و احوال اجتماعی ایران آن زمان تأثیر بسزایی گذاشت.

شادروان غلامحسین یوسفی در مقاله‌ای انعکاس اوضاع اجتماعی را در آثار رشیدالدین فضل‌الله، وزیر غازان‌خان، بررسی و این موارد نابسامان را شرح و تفسیر کرده است: وضعیت خراب خزانه، بی‌پولی دولت، سندسازي و دعوی‌های باطل، آشفتگی‌های کار قضا، ستم‌کاری حکام و مأموران مالیات در ولایات، ظلم و تعدی ایلچیان، سوءاستفاده از فرمان‌ها و احکام، وجود جماعت دزدان، ناامنی راه‌ها و سفرها، ناامنی در شهر، آشفتگی در معاملات، ضعف پول. (یوسفی، ۱۳۷۸: ۸۰۱-۶۹۵).

با همه این اوضاع و احوال نابسامان و جامعه منحط رو به افول، دوره مغول تا پایان قرن هشتم هجری یکی از دوران نسبتاً درخشان فرهنگ و دانش ایرانی و تبلور ستارگان علم و ادب بود. در تاریخ علوم و ادبیات این عصر به نام بزرگانی برمی‌خوریم که هر یک ستون محکم بارگاه فرهنگ و تمدن ایران‌اند. مغولان گرچه گروه بی‌شماری از فضلا و دانشمندان و شاعران و نویسندگان را به خاک و خون کشیدند اما گروهی دیگر که از زیر تیغ خون‌ریز این دیوستان بیدادگر جان سالم به در برده بودند، جلالی وطن نمودند و در پناهگاه‌های فرهنگ و دانش همچون هندوستان و آسیای صغیر و برخی از مراکز کمتر آسیب‌دیده ایران مانند فارس، یزد، کرمان و بنادر خلیج فارس، بنیاد فرهنگی این سرزمین را بیش از پیش استوار ساختند.

تأثیر اوضاع زمان و رواج انتقادات سیاسی و اجتماعی در اشعار شعرا مقلان است با دوره‌های آشفته تاریخ ایران، مخصوصاً در قرن‌های ششم و هفتم و هشتم هجری. «در قرن پنجم و ششم، آشفتگی و نابسامانی اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران، که نتیجه تسلط غلامان و قبایل زردپوست آسیای مرکزی بر ایران است، باعث شیوع انتقادات اجتماعی در ادب و علی‌الخصوص در شعر گردید. این انتقادات که به صورت شدیدی از اشعار ناصر خسرو قبادیانی از نیمه قرن پنج هجری آغاز شده بود، بعد از او در آثار شاعرانی دیگر توسعه یافت. در حدیقه‌الحقیقه سنایی

نمونه‌های بارزی از این انتقادات را درباره مدعیان شعر، مداحان درباری، جاه‌جویان و زرطلبان و سایر طبقات مردم، ملاحظه می‌کنیم» (گنج سخن، ۱۳۷۵: ۹۲-۹۰).

اما هجوم وحشیانه مغولان و خرابکاری آنان در مملکت، نویسندگان و شاعران را مجبور کرد که درباره آن‌ها آشکارا اظهار نظر کنند و سکوت را در برابر این همه فجایع جایز ندانند. بیان این مصیبت‌ها و شکایات از اوضاع اجتماعی زمانه، آن‌چنان در آثار فضلا و شاعران به چشم می‌خورد که شادروان ذبیح‌الله صفا در کتاب ارزنده خود «تاریخ ادبیات در ایران» فصل مخصوصی را به اوضاع اجتماعی در آثار ادبی شاعران و نویسندگان اختصاص داده است. قرن هفتم و هشتم هجری به علت شرایط خاص اجتماعی و سیاسی و فقر و فاقه و فساد و تباهی و ظلم و ستم حاکمان مستبد بستر شعر اجتماعی و انتقادی را نسبت به قرون گذشته هموارتر نمود. شاعران و نویسندگان این دوره که از شرایط ناپه‌نجان اجتماعی به تنگ آمده بودند، انتقاد از اوضاع زمانه را به نظم و نثر کشیدند. این انتقادات در آثار شعرا به چندین شیوه جلوه‌گری کرد: در کلام سعدی با پند و اندرز همراه بود، حافظ در غزلیات خود با بهره‌گیری از حسن تألیف و ذوق سرشار هنری خود این انتقادات را با چاشنی طنز به اوج رساند و در آثار عبید زاکانی به هزل و رکاکت سوق یافت.

یکی از نتایج پیدایش تصوف بیان انتقادات اجتماعی و آشکار کردن ردیلت‌های اخلاقی بود. انتقاد از شعر گفتن به خاطر امیال دنیوی و به دست آوردن صلّه ممدوح همواره مورد نظر متصوفان بوده است. عده‌ای از شعرا و نویسندگان و مشایخ متصوفه به نوعی نسبت به مردم احساس تعهد می‌کردند و ارشاد آنان را از وظایف خود می‌دانستند. شخصیت‌هایی چون سنایی، نجم‌الدین کبری، نجم‌الدین دایه و اوحدی مراغه‌ای از صوفیان وارسته‌ای بودند که ننشستند و فضیحت‌های اجتماعی را بیان کردند.

### سیف‌الدین فرغانی

یکی از شعرای بزرگ منتقد اجتماعی قرن هفتم هجری سیف فرغانی است. مولانا

سیف‌الدین ابوالحامد محمد الفرغانی از شاعران استاد نیمه دوم قرن هفتم و اوایل قرن هشتم است. او که سخنوری توانا، زاهدی پاک‌نهاد و صوفی وارسته‌ای بود، در غربت زیست، رنج کشید و ناشناخته چشم از جهان فرو بست. آنچه درباره زندگی و آثار او در دست است، اطلاعاتی است که فقط از دیوان اشعارش می‌توان دریافت. زنده‌یاد ذبیح‌الله صفا که بعد از هفت قرن در سال ۱۳۴۰ شمسی با تصحیح و چاپ دیوان او ما را با این شاعر فحل و سخنور روشنفکر آشنا کرد، به استناد مضامین برخی از سروده‌های سیف، شرح احوالی از او را هم در مقدمه دیوان و هم در کتاب «تاریخ ادبیات در ایران» به دست داده است که مطابق آن سیف‌الدین محمد فرغانی متولد حدود نیمه اول قرن هفتم هجری در سرزمین فرغانه از نواحی ماورالنهر بوده و در جوانی جلای وطن نموده و مدتی در تبریز اقامت داشته و در پی آن در شهر آقسرا (از شهرهای قدیم آسیای صغیر) زندگی کرده است. اداره امور بلاد آسیای صغیر در آن زمان به فرمانروایی که از سوی ایلخان مغول از ایران می‌آمد محول می‌شد ولی به جهت دوری بلاد از ایران، تسلط حکومت مغول بر این سرزمین مقتدرانه نبود و دوام و ثباتی نداشت (مشکور، ۱۳۵۰: ۶۹). در نتیجه، هرج و مرج و فساد فراوانی روی می‌داد. سیف فرغانی در خانقاهی در همان شهر (آقسرا) در هشتاد - نود سالگی جهان را بدرود گفته است.

او از شاعرانی است که در گمنامی زیست و در گمنامی مرد. از او در تذکرها و کتب تراجم احوال و تاریخ‌ها نامی به میان نیامده است. ذبیح‌الله صفا درباره علت گمنامی او می‌نویسد: «اما علت گمنام ماندن او در تاریخ ادب فارسی و نزد کسانی که بعد از قرن هشتم به نگارش احوال شاعران و عالمان و عارفان ایرانی پرداخته‌اند، آن است که سیف فرغانی درست در ایامی درگذشت که آسیای صغیر در زیر سیطره ایلخانان و بیداد مغولان، جولانگاه فقر و پریشانی و بی‌سامانی گردیده و ارتباط بلاد آن با ایران که در قرن هفتم قوت بسیار داشت به ضعف گراییده بود» (صفا، ۱۳۷۸: ۶۲۳).



شاعرانه‌اش به مسائل سیاسی و اجتماعی زمانه خود اندیشیده است. این عارف عالی‌قدر با همراه کردن عرفان و مبارزه علیه مفاسد اجتماعی و سیاسی دست به ابداع تازه‌ای در ادبیات زده است.

سیف وضعیت ناگوار اجتماعی عصر خود را در یکی از قصیده‌هایش به خوبی به تصویر کشیده و در آن از بخت بد خود نالان است که چرا در زمانی چشم به جهان گشوده که ظلم مانند پرستو در هر خانه لانه ساخته و عدل در حکم سیمرخ و کیمیاست؛ در عجبم تا خود آن زمان چه زمان بود کامدن من به سوی ملک جهان بود بر سر خاکی که پایگاه من و توسست خون عزیزان به‌سان آب روان بود آب بقا از روان خلق گریزان باد فنا از مهب قهر وزان بود ظلم به هر خانه لانه کرده چو خطاف عدل چو عنقا ز چشم خلق نهان بود ملک شیاطین شده به ظلم و تعدی آنچه به میراث از آن آدمیان بود

از میان قصاید سیف، که تعداد آن‌ها بیش از یکصد قصیده است، افزون بر سی قصیده را می‌توان یافت که وی در آن‌ها نکته‌های مهم اجتماعی و سیاسی روزگار خود را بازگو می‌کند. در این قصیده‌هاست که می‌توان به اندیشه‌های بلند و وجدان بیدار وی پی برد و با خواندن آن‌ها ارزش کلام منظومش را دریافت. طبقات و اقشار گوناگون جامعه در جای‌جای شعر سیف مورد نقد قرار گرفته‌اند؛ از شاهان و وزیران و مستوفیان و قاضیان شرع گرفته تا بازاریان و صوفیان و زاهدان و شاعران. او گرچه اغلب انتقادهای خود را متوجه طبقه حاکم نموده است، هیچ قشری از جامعه نیست که از نیش زبان و قلمش در امان مانده باشد. او در قصیده‌ای با مطلع:

چو بگذشت از غم دنیا به غفلت روزگار تو در آن غفلت به بیکاری به شب شد روزگار تو با زبان طنز و به تمسخر، سلطان را لشکرکش و مستوفی را کافی و وزیر را هامان وش مخاطب خود می‌سازد و در نگوهرش اعمال بیدادگرانه و رفتار ناپسند آن‌ها داد سخن می‌دهد و قاضیان و بازاریان و درویشان را این‌گونه رسوا می‌سازد:

و کاخ‌های پوشالی ظلم و ستم در شرف نابودی است» (تبریزی، ۱۳۷۵: ۲۲).

اشاره مستقیم به ظلم و ستم‌های زمانه و بیداد حاکمان در آثار شعری قرن هفتم و هشتم کم یافت می‌شود. شعر فارسی به آن معنا که از شاعر معاصر انتظار می‌رود، کمتر به صورت مستقیم پا به عرصه مبارزات اجتماعی نهاده و اگر از ناصر خسرو که پیش از دوره مغول می‌زیسته بگذریم، از دوران مغول به بعد هیچ شاعری به اندازه سیف فرغانی با اشعار خود رسواگر حاکمان ستم‌پیشه نبوده است؛ چرا که نسبت به هم‌عصرانش به هیچ شاعری به اندازه او ستم نرفته است. او یگانه شاعر تاریخ ادبیات ماست که تا این حد بی‌پروا با حکمرانان سخن گفته است. «قصاید تحقیق هم به شیوه سنایی نظم کرد و در بسیاری از آن‌ها اوضاع عصر و فساد اخلاق عام را به شدت انتقاد کرد. از مقایسه این‌گونه اقوال او با آنچه در کلام همای تبریزی و بعدها در سخن عبید زاکانی هست می‌توان تصویری از استمرار فساد و ویرانی ناشی از هرج و مرج عهد ایلخانان را به دست آورد» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۳۶۰).

خواننده دیوان سیف فرغانی اوضاع اسفناک اجتماعی بسیار آشفته روزگاری را که شاعر در آن می‌زیسته است، می‌تواند ببیند. خودکامگی و ریاکاری و تعدی طبقه حاکم این شاعر متفکر حساس را سخت آزرد و او را متعهد نموده است تا در برابر ظلم و جور این ستم‌پیشگان فریاد برآورد. اشعار انتقادی سیف تفکر برانگیز و انقلابی است؛ اشعاری است که می‌توان آن‌ها را به هر دوره و زمانی که استبدادگران و حاکمان زورگو بر مسند حکومت تکیه زنند، تعمیم داد و با خواندن آن‌ها اندکی از آلام و دردهای درون انسان فروکش می‌کند. سیف فرغانی به خوبی با تخیلات

## انتقادات اجتماعی در قصاید سیف فرغانی

دیوان دوازده هزار بیتی سیف فرغانی مشحون از قصاید، قطعات، غزلیات و رباعی‌هایی است که برخی از آن‌ها در ردیف بهترین اشعار زبان فارسی به شمار می‌آیند. گذشته از غزلیات لطیف و دلنشین، که بخش قابل توجهی از دیوان او را در بر گرفته، آنچه سیف فرغانی را به عنوان یکی از چهره‌های شاخص در نوع خویش در ادبیات مطرح می‌کند مجموعه قصایدی است که موضوع آن‌ها انتقادات اجتماعی و اندیشه‌های ناب ترقی‌خواهانه است. گرچه زمینه‌های انتقاد سیاسی و اجتماعی در شعر فارسی به پیش از عهد سیف فرغانی می‌رسد، به راستی هیچ شاعری به اندازه او با صراحت لهجه و حدت و شدت لب به انتقاد نگشوده و نابسامانی‌های جامعه خویش را آشکار نکرده است. آن‌چنان که سخنان تند و انتقادی‌اش وجه مشخصه شعر اوست. «بی تردید می‌توان سیف‌الدین محمد را به‌عنوان بزرگ‌ترین نقاد اجتماعی در تاریخ ادبی ایران دانست. تار و پود سخن و شعر او چنان با تعهد عالمانه و عمل متعهدانه تلفیق و عجین شده است که هر گونه رنج و حرمان و صعوبت و دشواری در راه مبارزه با اهریمنان شرّ و بدی را برای پیکارگران عدالت‌خواه هموار می‌سازد. نقدهای اجتماعی او چنان است که هنگامی که فریادها و ضجه‌های مظلومیت آزادگان حق‌پرست در زیر شکنجه‌های دژخیمان از اعماق سیاه‌چال‌های تاریخ به گوش می‌رسد، باز آن‌ها را تشجیع می‌کند که جهان در گذر است و صبح پیروزی نزدیک



ایا قاضی حیلت گر، حرام آشام رشوت خور  
که بی دینی است دین تو و بی شرعی شعار  
تو

ز بی دینی تو چون گیری و ز ند تو سچل تو  
ز بی علمی تو چون گاوی و نطق توست  
خوار تو

ایا بازاری مسکین نهاده در ترازو دین  
چو سنگت را سبک کردی، گران از آنست  
بار تو

تو گویی سودها کردم از این دکان چو  
برخیزی

به بازار قیامت در، پدید آید خسار تو  
ایا درویش رعناوش چو مطرب با سماعت  
خوش

به نزد رهروان بازی است رقص خرس وار تو  
به درویشی به کنجی در، برو بنشین و پس  
بنگر

جهان داران غلام تو جهان، ملک و عقار تو  
این شاعر منتقد در عهدی زندگی  
می کرده است که میناهای حیات  
اجتماعی دگرگون شده و مردمان سفله  
و فرومایه تربیت نیافته بر مسند کار آمده  
و مکارم اخلاق نادیده گرفته شده و  
رذیلت های اخلاقی جای آن را گرفته بود.  
فضایلی چون راستی و درستی و محبت و  
وفا به عهد جای خود را به دروغ، دزدی،  
رشوه ستانی و پیمان شکنی داده بود.  
سیف همچون حافظ، به زاهدان ریایی  
و مدعیان دین داری خطاب می کند و با  
زبانی گزیده و نیش دار با کسانی که دین  
را راه معاش دنیوی خود قرار می دهند، به  
ستیز بر می خیزد:

ای تو را در کار دنیا بوده دست افزار دین  
وی تو از دین گشته بیزار و ز تو بیزار، دین  
ای به دستار و به جبه گشته اندر دین امام  
ترک دنیا کن نباشد جبه و دستار، دین  
ای لقب گشته فلان الدین و الدنیا تو را  
ننگ دنیایی و از نام تو دارد عار، دین  
نفس مکارتر کجا بازار زرقی تیز کرد  
کز پی دنیا در او نفروختی صد بار، دین  
قدر دنیا را تو می دانی که گر دستت دهد  
یک درم از وی به دست آری به صد دینار،  
دین

### طنز اجتماعی در شعر سیف فرغانی

در اشعار کهن فارسی، نوعی طنز  
اجتماعی همراه با خرده گیری هایی  
رندانه که در زبان مجذوبان و دیوانگان  
دید می شود، در قالب داستان ها و  
حکایت های دلنشین بیان شده است  
(رزمجو، ۱۳۷۴: ۹۴) اما در شعر انتقادی،  
طنز یکی از لوازم اصلی است که شاعر  
معایب و نارسایی های اخلاقی و رفتاری  
فرد و اجتماع را با خنده ای تلخ و جدی  
و دردناک، همراه با سرزنش و سرکوفت  
بیان می کند. حافظ و عبید زاکانی دو  
تن از نمایندگان اصلی بیان انتقادات  
طنز آمیز اجتماعی و سیاسی هستند.  
شعر سیف فرغانی نیز از طنز بی بهره  
نیست؛ او بی پروا تر و جسورانه تر پرده از  
ناملازمات اجتماعی بر می دارد و آن ها را  
در چشم خواننده بیشتر هویدا می سازد.  
در طنزهای ظریف و گزنده اش، قلم  
چون نشتری است که بی رحمانه به قصد  
خلیدن جان ستمکاران فرو می آید. او در  
قصیده ای به طنز می گوید:

حاکمان در دم از او قیجر و تمغا خواهند  
عنکبوت ار بنهد کار گه جولاهی  
شیر چون گریه در این ملک کند موش شکار  
بهر نان گریه کند نزد سگان، روباهی  
یا در قصیده ای دیگر طنز قوی شاعر در راه  
به سخره گرفتن حاکمان به کار رفته است:  
آن کس که اسب داشت غبارش فرو نشست  
گرد سم خران شما نیز بگذرد

### سیف فرغانی و شعر مدحی

سیف فرغانی شاعری مدیحه سرا نیست.  
او نیز همچون غریب یمگان، ناصر خسرو  
قبادیانی، در لفظ دری را در پای خوکان  
نریخته و قلم خود را در راه تبیین افکار  
آزادمنشانه به گردش در آورده است. او  
هیچ گاه نیسنندیده است که مانند شعرای  
مدیحه سرا چاپلوسی و تملق کند و ارج  
و قرب خود را پایین بیاورد و پایگاه  
اجتماعی اش را متزلزل سازد. در تمام دیوان  
سیف فقط از دو تن از صاحب منصبان در سه  
مورد ستایش گونه ای صورت گرفته است:  
یکی شمس الدین محمد صاحب دیوان

جوینی که در قطعهای بدین مطلع:  
چو حق خواجه را آن سعادت بداد  
که بر اسب دولت سواری کند  
او را به وجود و سخا و کرم و عدل و  
دستگیری از محتاجان سفارش می کند.  
دیگری غازان خان است که در دیوان سیف  
دو بار به نام او بر می خوریم و شاعر ضمن  
اظهار شکایت از وضع نابسامان مردم و ظلم  
و ستم عاملان ایلخانی و فقر و بیچارگی  
خلق، او را پند و نصیحت می کند:

ای صبا با دم من کن نفسی همراهی  
به سوی شاه بر از من سخنی گر خواهی  
قدوه و عمده شاهان جهان غازان را

از پریشانی این ملک بده آگاهی  
گو در این مصر که فرعون درو صد بیش  
است

نان عزیز است که شد یوسف گندم چاهی  
امن از این خاک چنان رفته که گر یابد باز  
خوف آن است که از آب بتسد ماهی  
فتنه از هر طرفی پیش نهد پای دراز  
گر بگیرد پس از این دست ستم کوتاهی  
نیست در روم از اسلام به جز نام و شده  
است

قطب دین مضطرب و رکن شریعت، واهی  
گر نیایی برود این رمقی نیز که هست  
ور بیایی کُندت بخت و ظفر همراهی  
آفتابا به شرف خانه خویشتن آبی و بپاش  
نور بر خلق، کز استاده نیاید ماهی  
بعد فضل احدی مانع و دافع نبود

این چنین داهیه را غیر تو شاهی داهی  
بی شک، ستایش او از غازان خان به این  
سبب بوده که در میان دیگر فرمانروایان  
ایلخانی به سبب اصلاحاتی که در دوره  
زاممداری اش انجام داده، نام نیکی از خود  
بر جای نهاده است. «غازان با وجود عمر  
کم و سلطنت کوتاه به واسطه اصلاحات  
و اقداماتی که کرده و ابنیه و قواعد و  
قوانینی که به جا گذاشته بلاتشبهه یکی  
از سلاطین بزرگ مشرق است و اگرچه  
مقایسه او با امثال کوروش کبیر و داریوش  
اول و سلاطین ساسانی صحیح نیست ولی  
غازان را مخصوصاً از لحاظ مملکت‌داری و  
اداره باید از سلاطین معتبر ایران و به هر  
حال از این حیث او را بزرگ‌ترین پادشاه  
سلسله ایلخانان دانست» (اقبال آشتیانی،  
۱۳۷۹: ۲۸۱).

گرچه قصابی از این گونه را می‌توان با  
قصابی از آن سعدی مقایسه کرد که در آن  
ملوک را نصیحت می‌کند:

«به نوبت‌اند ملوک اندر این سینج سرای  
کنون که نوبت توست ای ملک، به  
عدل گرای» (سعدی، ۱۳۷۰: ۶۴)

ولی سیف از چنان شهامت و صراحت  
لهجه‌ای برخوردار است که ادب سیاسی و  
انتقادی سعدی هم به گردش نمی‌رسد:

ای که اندر ملک گفتمی می‌نهم قانون عدل  
ظلم کردی، ای اشارات همه بیرون عدل  
این امیرانی که بیماران حرص‌اند و طمع

همچو صحت از مرض دورند از قانون عدل  
دست چون شمشیرشان هر ساعتی در پای  
ظلم

بر سر میدان بیدادی بریزد خون عدل  
زان همی ترسم که ناگه سقف بر فرش  
اوفند

خانه دین را که بس باریک شد استون عدل  
پس، مدیحه‌گویی او از غازان خان نه از ثنا  
و ستایش‌های فرخی سیستانی از محمود  
غزنوی است و نه از خوشامدگویی‌ها و  
ثناخوانی‌های معزی از ملک‌شاه سلجوقی و  
نه مانند تملق‌گویی‌های ظهیر فاریابی است  
که می‌گوید:

«نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای  
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد»  
(فاریابی، ۱۳۸۱: ۸۵)

مدح سیف مدح سازنده است؛ مدحی است  
که می‌خواهد حاکم را از بی‌عدالتی‌های  
زمانه بی‌گانه‌اند و او را ترغیب کند که به فکر  
پاسداری از مال و ناموس و هستی مردم  
ستم‌دیده باشد. سیف فرغانی کسانی را که  
جز گفتار یاهو ثمری ندارند و سخن رنگین  
خود را بر دیوار ظالمان نقش می‌بندند، با  
زبانی تند و دل‌گزا به باد انتقاد می‌گیرد:

ای ز بازار جهان حاصل تو گفتاری  
عمر تو موسم کار است و جهان بازاری  
هر چه گویی به جز از ذکر همه بیهوده است  
سخن بیهوده زهر است و زبانت ماری  
از ثنای امرا نیک نگه‌دار زبان

گرچه رنگین سخنی نقش مکن دیواری  
مدح این قوم، دل روشن تو تیره کند  
همچو رو را کلف و آینه را رنگاری  
از چنین مرده دلان راحت جان چشم‌مدار  
چو ز رنجور شفا کسب کند بیماری

ظالمی را که همه ساله بود کارش فسق  
به طمع نام منه عادل و نیکوکاری  
نیت طاعت او هست تو را معصیتی  
کمر خدمت او هست تو را زتاری  
هر که را زین امرا مدح کنی ظلم بود  
خاصه امروز که از عدل نماند آثاری

### نتیجه‌گیری

دوره مغول علاوه بر ابعاد وسیع کشتار،  
غارت و ویرانی، دوره انحطاط فکری،  
فرهنگی و اجتماعی در ایران بود که عوارض

و عواقب آن قرن‌ها ادامه یافت. در این  
دوره، تعدادی از شعرا و عرفا در درگیرودار  
حمله مغولان کشته شدند، گروهی جلای  
وطن کردند و به سرزمین‌های دیگر رفتند  
و گروهی نیز با سختی‌ها و ناملایمات  
ساختند و سوختند و یا برای برخورداری از  
مقام دنیوی هم‌رنگ جماعت شدند. شاعران  
و ادیبانی که در این دوره می‌زیستند و از  
اوضاع و احوال روزگار به جان آمده بودند،  
یا از طریق پند و اندرز در هدایت و ارشاد  
ستمگران و دست برداشتن از ایذا و آزار  
مردم سعی می‌کردند یا صریح و تند و یا به  
روش طنز و هزل و شوخی و کنایه به انتقاد  
می‌پرداختند. از میان این گروه، شاعری  
که کوبنده‌ترین اشعار انتقادی را سروده  
سیف فرغانی است. او در قصاید اجتماعی  
خود رسواگر ظالمان و ستم‌پیشگان دوره  
خود بوده است. با خواندن اشعار انتقادی  
او می‌توان از بخشی از تاریخ اجتماعی آن  
دوره آگاه شد؛ به عبارت دیگر، دیوان سیف  
آیینة تمام‌نمای اوضاع اجتماعی در قرن  
هفتم و هشتم هجری است.

### منابع

۱. اصفهانی، کمال‌الدین اسماعیل بن محمد. (۱۲۸۴). **دیوان خلاق المعانی**. به اهتمام حسین بحرالعلمی. تهران: دهخدا.
۲. اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۷۹). **تاریخ مغول**. تهران: نشر امیرکبیر.
۳. تبریزی شیرازی، محمدرضا. (۱۳۷۵). **سیف‌الدین محمد فرغانی (قهرمان عرصه سخنوری)**. تهران: نشر انیشتین.
۴. رزمجو، حسین. (۱۳۷۴). **انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی**. مشهد: انتشارات استان قدس رضوی.
۵. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). **از گذشته ادبی ایران**. تهران: سخن.
۶. سعدی، مشرف‌الدین مصلح. (۱۳۷۰). **کلیات سعدی**. تهران: انتشارات فروغی.
۷. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۸). **تاریخ ادبیات در ایران**. تهران: انتشارات فردوس.
۸. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۵). **گنج سخن**. تهران: انتشارات فردوس.
۹. فاریابی، ظهیرالدین. (۱۳۸۱). **دیوان اشعار ظهیرالدین فاریابی**. به تصحیح امیرحسین یزدگردی. به اهتمام اصغر دادبه. تهران: قطره.
۱۰. فرغانی، سیف‌الدین. (۱۳۴۰). **دیوان**. به اهتمام و تصحیح ذبیح‌الله صفا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. مشکور، محمد جواد. (۱۳۵۰). **اخبار سلاجقه روم**. تهران: کتاب‌فروشی تهران.
۱۲. یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۸). **برگ‌هایی در آغوش باد**. تهران: علمی.